هو العلیم

معنای ورد و ذکر و لزوم آن برای سالك

و توصیه هایی برای ماه رجب

شرح حدیث عنوان بصری – ورد و ذکر – جلسه۸

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ باللَه من الشَّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحَمد للَه ربِّ العالَمين

وَصلى اللَه عَلى سيّدنا و نَبيّنا محمّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطّيبين الطّاهرين

وَاللَعنَةُ عَلى اعدائِهِم اجمَعِين الى يوم الدين

اثر تربیتی ورد و ذکر در حرکت سالک

بحث راجع به روایت شریفه عنوان بصری بود. حضرت فرمودند:

«إنّ رَجلٌ مَطلوبٌ وَ مَعَ ذلكَ لی أورادٌ فی كُلِّ ساعَه مِن آناءِ اللَيلِ وَ النَّهار، فَلاتَشْغَلنی عن وِردی وَ خُذ عن مالِكٍ وَ اخْتَلِفْ إلَيه كَما كُنتَ تَختَلِفُ إلَيه»«من فردی هستم که مطلوب دستگاهم. مورد نظر دستگاه هستم و ارتباط با من ممکن است مشکلاتی را برای من و شما به وجود بیاورد و علاوه بر این، اورادی من در هر ساعتی از شب و روز دارم. اذکاری در هر ساعاتی از لیل و نهار دارم. مرا از وِردم مشغول نکن و چنانچه سابق، پیش مالک –مالک بن اَنَس– می‌رفتی و از او مطالب را می‌گرفتی، الآن هم به مالک مراجعه کن و مطالب را از او بگیر.»

عرض شد که این کلام حضرت که می‌فرماید: **«و مَع ذلكَ لی أورادٌ فی كُلِّ ساعه مِن آناء اللَيلِ وَ النَّهار»** معنایش چیست. حضرت می‌فرماید: «من در شبانه روز اورادی دارم، اذکاری دارم.» مگر حضرت هم باید ذکر و وِرد بگوید؟ مسائلی در اینجا مورد توجّه قرار می‌گیرد؛ مطلب اول اینکه: اصلاً ورد و ذکر چه معنا دارد؟ و لزوم آن برای سالک به چه نحو است؟ مطلب دوّم اینکه: ذکر تا چه حدّی مطلوب است؟ و تا چه مرتبه و مرحله‌ای ذکر و وِرد برای انسان و برای سالک مُمِدّ است؟ و آیا انسان در همه احوال و همه مراتب، محتاج به ذکر است یا ممکن است در بعضی از مراتب بی‌نیاز باشد؟ و از همه مهمتر، مگر این ذکر مقدّمه برای کمال نیست و سالک وقتی به مرحله کمال می‌رسد، دیگر چه نیازی به این مقدّمه دارد که اِعمال کند، خصوصاً اینکه شخصی مثل امام علیه السّلام باشد؟! امام صادق علیه السّلام که اکمل از همه کُمَّلین و اَتَمّ از همه افرادی است

که به مرحله تمامیّت و به مرتبه ولایت رسیدند؛ در عین حال حضرت می‌فرماید:

«لی أورادٌ فی کُلِّ ساعه مِن آناء اللَّیلِ و النَّهار». «من در هر ساعتی ورد دارم؛ ذکر دارم.»

امام برای چه دیگر ذکر می‌گوید؟ امام برای چه ورد می‌گوید؟ اینها مطالبی است که باید در حول و حوش آن صحبت شود.

حقیقت مسئله این است که «وِرد» -از «وَرَدَ؛ یَرِدُ؛ ورودًا» یعنی وارد شدن -در لغت به معنای آن چیزی است که داخل در چیز دیگری بشود و اسمِ مصدر آن وِرد است. اگر شخصی وارد منزلی بشود می‌گویند: وَرَدَ فی البَیت؛ وَرَدَ فیه. در اینجا اذکاری را که انسان آن اذکار را بر زبان می‌آورد، چون آن اذکار به واسطه تلفّظ، یا به‌واسطه خلق و ایجاد نفس در عالم فکر و در عالم سرّ -که مراتبی دارد، حالا بعد مراتب آن عرض می‌شود- وارد در قلب می‌شود و وارد در سرّ انسان و باطن انسان می‌شود؛ از این نقطه نظر به اینها وِرد گفته می‌شود. یعنی جنبه ورود دارد، فقط لقلقه لسان و گردش زبان نیست. وقتی انسان یك ذکری را می‌گوید، این ذکر در قلب او وارد می‌شود و در او تأثیر می‌گذارد و قلب او را عوض می‌کند و نفس او را دگرگون می‌کند و تغییر می‌دهد و الاّ اگر اینکار را انجام ندهد فایده‌ای ندارد. چه فرقی می‌کند؟! شما یك شعری را همین‌طوری تکرار کنید یا اینکه فرض کنید مِن باب مثال ذکر مبارك لاإلهَ إلّا اللّه را همین‌طور بگویید، فرقی نمی‌کند! هر دو گردش زبان است و حرکت دهان!

فاصله مرتبه نفسانی ما با عالم توحید

امّا این ذکر چه تأثیری دارد و چگونه موجب می‌شود که قلب و سرّ انسان متحوّل بشود و متغیّر بشود و منتهای این ذکر چیست؟ و غایت از این ذکر چیست؟ و هدف از این ذکر چیست؟

[حقیقت] این است که ما در مرتبه‌ای از مراتب کثرت و جهل گرفتار هستیم. هر شخصی بهتر از دیگری، به خصوصیّات خود و به صفات خود اطّلاع دارد. عالم توحید، عالم وحدت و عالم بی‌رنگی و یکرنگی است. عالم توحید، عالم نور و رفع کدورت و ظلمت است. عالم توحید، عالم رفع انانیّت و خود محوری و کثرت است. عالم توحید، عالم بَهجت و یگانگی و طرد هر گونه حیثیّت و شأنیّت استقلالیِ کثرتی است. این عالم، عالم توحید است. عالم توحید، عالم کمال محض و بهاء محض است. این مرتبه، مرتبه توحید است، این موقعیّت، موقعیّت توحید است. ما در چه مرتبه‌ای هستیم؟ در مرتبه انانیّت؛ مخالف با توحید؛ مقابل با توحید. در مرتبه خود محوری؛ مخالف با توحید. در مرتبه استقلال؛ مخالف با توحید. در مرتبه جلب منافع برای خود و سلب منافع از دیگران؛ مخالف با توحید. در مرتبه طرد دیگران و بزرگ منشی و ترفّع؛ مخالف با توحید. یعنی آنچه که ما از حقایق توحید و خصوصیّات توحید و آثار توحید در نظر بیاوریم، می‌بینیم نقطه مقابل آن

در عالم کثرت و در دنیا و به حَسَب ظروف در افراد قرار دارد. در عالم توحید، در آنجا همه منافع، همه آثار ، همه، مندکّ در یک ذات است و اوست که تقسیم می‌کند.

علی السّواء بودن افراد نسبت به حضرت حقّ

می‌گویند مولانا به شاگردانش دستور داده بود که اینها بروند کار کنند. کار کردن یکی از اصول و از مبانی اولیّه برای سلوک است. خدا از آدم بیکار بدش می‌آید. مثلاً فرض کنید یک نفر نشسته در منزل و من باب مثال مقرّری هم برایش بیاید و این نرود کار انجام بدهد. خداوند از این آدم بدش می‌آید. خدا می‌گوید باید بروی کار بکنی، خواه درآمد داشته باشی یا نداشته باشی؛ آن دیگر دست من است. نشستن در منزل و [در انتظار اینکه] مقرّری برای انسان برسد، این عمل مخالف با سلوک است. حالا انسان باید برود کار انجام بدهد، یا اینکه چیزی بدست می‌آورد یا بدست نمی‌آورد، آن دیگر دست انسان نیست و به انسان ربطی ندارد. مولانا هم به شاگردانش گفته بود که باید بروید کار انجام بدهید؛ منتها این‌طور، به این کیفیّت –حالا اصلاً این مسائل همه دیگر متروک شده. اصلاً تعجب می‌کند انسان چطوری ممکن است یک هم‌چنین چیزهایی باشد؟!– اینها می‌رفتند کار انجام می‌دادند، هر کسی بنا بر آن اشتغالی که داشت. تا شب هر چه گیر می‌آوردند، همه را می‌آوردند در یک سفره‌ای که جلوی مولانا بود می‌ریختند. او هم برمی‌داشت همه را قاطی می‌کرد؛ معلوم نبود این چقدر آورده، آن چقدر آورده، هیچ چیزی بدست نمی‌آمد. بعد نگاه می‌کرد می‌دید فرض کنید که شخصی پنج نفر عائله دارد، چهار نفر، کرایه خانه‌اش چقدر است؟ معاشش چقدر است؟ بچّه‌اش مریض است؟ بر می‌داشت یک مشت از این به او می‌داد، می‌گفت: این برای امشبِ تو، برو مثلاً... او نگاه می‌کرد می‌دید که دیگری فرض کنید که زن دارد، دوتا بچّه دارد، مخارجش کمتر است، یک خرده کمتر به او می‌داد و همین‌طور و تقسیم می‌کرد و دیگر خلاصه همه را می‌تکاند و آنها هم به منازلشان برمی گشتند. این می‌شود توحید! این جریان، جریان توحیدی است. حالا آن شخصی هم که رفته کار کرده، شاید هیچ چیز گیر نیاورده، می‌آمد دستش را خالی می‌کرد توی سفره، می‌گفت: ما امروز چیزی پیدا نکردیم.

ـ پیدا نکردی نکن، مگر تقصیر تو بوده؟ تو که کارت را انجام دادی.

آن وقت از درآمد کسی که کار می‌کرد، بر می‌داشت به اینکه کار نمی‌کرد –یعنی کار انجام داده ولی چیزی به دست نیاورده– می داد. این جریان، جریان توحید است.

وقتی که ما به یک روایتی برخورد می‌کنیم که: در زمان ظهور حضرت بقیّةالله، اَرواحُنا فداه وَ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، مؤمن می‌آید دست می‌کند در جیب مؤمن و هرچه بخواهد برمی‌دارد، دیگر تعجّب نمی‌کنیم. چرا؟ چون حضرت، توحید را در جامعه محقّق می‌کند. حضرت می‌آید آن حقایق توحیدی را، انجام می‌دهد.

پس حضرت کاری انجام نمی‌دهد. آن کاری که حضرت انجام می‌دهد، خلاف نیست. ما داریم خلاف انجام می‌دهیم. او دارد کار حقّ را انجام می‌دهد. او دارد کار صحیح را انجام می‌دهد. این خدمت به خلق و خدمت به مردم می‌شود یک جریان توحیدی.

در توحید، همه افراد، نسبت به حقّ و حضرت حقّ علی السّواء هستند؛ عالِم، کت شلواری، جاهل، بی‌سواد، پزشک، مهندس، بقّال، تاجر، زارع، همه افراد، همه اینها، ارتباطشان نسبت به حضرت حقّ، ارتباط متساوی است؛ به نحو تواطی، نه به نحو تشکیک؛ بنابر اصطلاح طلاّب. اینها همه با آن ارتباط دارند. به همان اندازه که خداوند متعال با پیغمبر اکرم ارتباط دارد ، به همان اندازه با یک فرد عادی ارتباط دارد ؛ هیچ فرقی نمی‌کند. او خودش را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند؛ ولی از ناحیه علّت، ارتباط، ارتباط متواطی است؛ متساوی است. فرقی نمی‌کند.

پس بنابراین خدمت به مردم و خدمت به خلق و رفع احتیاج خلق، یکی از صفات پروردگار است. یعنی افاضه خداوند متعال نسبت به همه خلایق ، افاضه عامّ است و فرقی بین یکی و دیگری نمی‌گذارد الاّ به حسب آن مرتبه‌ای که خود فرد، آن مرتبه را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند. او فرقی نمی‌گذارد. او بین یکی و بین دیگری امتیاز قائل نمی‌شود. در آنجا امتیازی و مِیْزی نیست. در آنجا تفاوت و اختلافی در توحید نیست. امّا اینجا که می‌آییم می‌بینیم اختلاف است. من چون این رفیقم است، می‌روم پیش او و به او کمک می‌کنم، به او سر می‌زنم و با او رفت‌وآمد دارم؛ اما دیگری چون رفیق من نیست، اصلاً اعتنایش نمی‌کنم، اصلاً به او سر نمی‌زنم و در رفع حوائج او برنمی‌آیم. این خلاف است.

شیعه امیرالمؤمنین چه کسی است؟

چندی پیش من با یکی از دوستان عزیزمان، جناب آقای دکتر سجّادی، ملاقاتی داشتم. ایشان یك قضیّه خیلی جالبی را از مرحوم آقا نقل می‌کرد. می‌گفت: یك روز من از مرحوم آقا سؤال کردم؛ گفتم: آقا ما در امریکا، در بیمارستان‌ها –ایشان در آنجا رئیس بیمارستان بود و موقعیتش خیلی ممتاز بود– می‌دیدیم این پرستارها و این نِرس‌ها خیلی به مریض‌ها می‌رسند، خیلی اخلاق خوبی دارند، خیلی درصدد رفع نیاز آنها و احتیاج آنها هستند. مریض تا چیزی نگفته فوراً اینها به کمك او می‌آیند. تا یك چیزی را هنوز تقاضا نکرده در اختیارش قرار می‌دهند. با اخلاق خوب، با روش خوب، با برخورد خوب، همیشه مریض را راضی نگاه می‌دارند. امّا ما اینجا اسم خودمان را شیعه امیرالمؤمنین می‌گذاریم، با چشم خودم من می‌بینم بر سر مریض داد می‌زنند، فریاد می‌زنند: برو گم شو! برو روی تختت بخواب! برو نمی‌دانم چه‌کار بکن! دائم من به این نِرسها می‌گویم: آخر با مریض خوش رفتاری کنید! این مریض است، اختیار ندارد، حوصله ندارد، اینها گوش نمی‌دهند. می‌گفت:

مرحوم آقا به من گفتند: «شیعۀ امیرالمؤمنین همان نصاریٰ هستند، نه اینها!» مرحوم آقا که شوخی نمی‌کند. شیعه امیرالمؤمنین کیست؟ اینکه برخلاف روش حضرت عمل کند؟ این شیعه نیست. یعنی چه؟ یعنی آن نصرانی که دارد الآن با این مریض بیچاره که دستش از همه چیز کوتاه است و اختیار خودش را ندارد و اخلاقش، اخلاق تند است –مریض است دیگر، مریض که قابل برای سرزنش و توبیخ نیست– دارد با او با لطف عمل می‌کند، با مدارا عمل می‌کند،[در مسیر امیرالمؤمنین گام برمی دارد]. الآن که آن پرستار، در آن حالت به این مریض می‌رسد، مظهر اسم رحمانیّت و رحیمیّت پروردگار واقع شده است. به این مقدار الآن خودش را به توحید نزدیك کرده است. به این مقدار الآن خودش را به عالم وحدت و عالم بَسط، نزدیك کرده و چون لوادار توحید، وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و چون پرچم‌دار توحید، وجود مبارك علیّ بن أبی‌طالب است پس بنابراین بخواهد یا نخواهد –شاءَ أو لایَشاء– در تحت لوا و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قرار گرفته است. روز قیامت همین علیّ می‌آید دست او را می‌گیرد. آن‌وقت [دست ما را] نه!

سلوک یعنی عمل بر اساس تشخیص حق و نه تحت تأثیر شخصیت دیگران

اگر یاد شریف رفقا باشد من در چند جلسه قبل به خاطر دارم در طهران عرض کردم که اصلاً سلوک یک معنای دیگری دارد. سلوک یعنی عمل بر طبق آنچه که انسان حقّ تشخیص می‌دهد و عمل کند، این را می‌گویند سلوک. منتها در اینجا ما یک معیارهایی داریم که وقتی در آن طرف قضیّه می‌رویم، می‌بینیم معیارها تفاوت پیدا میکند. حسابها عوض می شود. مطالب تغییر پیدا می‌کند. آن کسی که دنبال حقّ می‌رود، در آن موقعیّتی که به دنبال حقّ است، شیعه امیرالمؤمنین است. در آن وقتی که متحقّق به حقّ است در آن موقع شیعه امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین چه می فرماید؟ امیرالمؤمنین می فرماید: در هر قدمی که می‌خواهی بروی، آن قدمت را با تأمّل بردار؛ با فکر بردار. آن قدمت را با تعقّل بردار و حرکت کن. به دنبال شعار نرو. به دنبال هیاهو حرکت نکن. مسحور شخصیّت فرد نباش. انسان اگر مسحور شخصیّت یک شخصی بشود، قوه عاقله او از بین می‌رود.

بسیاری از افراد هستند مطالبی را که انجام می‌دهند ولو اینکه مطالب، مطالب حقّ است، چون مسحور شخصیّت واقع شدند، [تحت تاثیر شخصیت] دنبال حقّ می‌روند و این فایده ندارد، هیچ ارزشی ندارد. انسان در یک موقعیّتی قرار می گیرد که قوای عاقله او تصمیم گیرنده نیست، بلکه احساسات برای انسان تصمیم می‌گیرد! امیرالمؤمنین می‌فرماید این فایده ندارد. این اثر ندارد. در اصطلاح امروز به این عمل می‌گویند: کاریزما، کاریزما می‌دانید یعنی چه؟ یعنی موقعیّت یک شخص، طوری انسان را فریفته کند که مِن حیثُ لا یَشعُر انسان بر طبق دلخواه آن شخصیّت عمل بکند. شخصیّت، انسان را برُباید، نه تعقّل و نه تفکّر! این فایده ندارد.

می‌گویند بعضی از این خواننده‌های خارجی که در مجالس لهو و لعب می‌آمدند و می‌خواندند –در همین جا سابق که بود، الان که از این مسائل دیگر نیست!– می‌گویند شخصیّت اینها طوری افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد که خیلی از اینها حاضر بودند خودشان را در اختیار این خواننده قرار بدهند. همه اینها واقعیت دارد؛ یعنی چنان شخصیّت آن گوینده و خواننده اینها را جذب می‌کرد که بدون هیچ‌گونه اختیاری، اینها در یک هم‌چنین مرتبه‌ای واقع می‌شدند.

در احوالات رهبر سابق چین –مائو– در آنجا من یک وقت می‌خواندم که نوشته بودند ایشان هر شب را با یک نفر، آن هم با افراد شوهر نکرده و دوشیزه می‌گذراند. این نه از این باب بود که اینها به زور و به جبر و به اجبار بر افراد یک هم‌چنین مسئله‌ای را تحمیل می‌کردند، نه این‌طور نبود. شخصیّت چنان اینها را مقهور می‌کرد که اصلاً اینها در قبال یک هم‌چنین قضیّه‌ای بدون اختیار بودند. با کمال میل و با کمال رغبت و انگار اصلاً به عرش و آسمان هفتم سفر کردند؛ وقتی می‌دیدند [طرف آنها] رهبر چین، رهبر یک مملکت یک میلیارد جمعیتی، یک هم‌چنین شخصی است! اصلاً ذهن اینها و فکر اینها ربوده می‌شد و این بسیار مسئله مهمّی است که تبلیغات چگونه اختیارات انسان و عقل انسان را می‌رباید، به‌نحوی‌که انسان خود را مقهور آن شخصیّت می‌بیند و هیچ‌گونه تملّکی نسبت به اعمال و افعال خودش ندارد.

یکی از همین مسائل که نقل می‌کنند راجع به هیتلر است. می‌گویند او یک عدّه جوان، نوجوان – مراهِق، غیر بالغ– را تربیت کرده بود که اینها نارنجک به دست می‌گرفتند و زیر تانک می‌رفتند و وسائل ارتش متّفقین را منهدم می‌کردند. وقتی که آنها هجوم آورده بودند در برلَن و روزهای آخر بود که دیگر نزدیک بود به آن ساختمانی که خودش در آنجا حضور داشت برسند، به‌واسطه همین بچه‌های نابالغ، چند روز جلوی حمله متّفقین را گرفته بود. آیا این عمل فی حدّ نفسه صحیح است؟ یعنی فرض بکنید حالا یک بچّه‌ای که درکی از قضایا ندارد و او در تحت تأثیر قوای تبلیغی یک نفر قرار بگیرد و بعد بیاید و خودش را فدا کند، خودش را جلوی مسلسل و تفنگ [قرار دهد] و به زیر تانک ببرد و از بین ببرد!

از نقطه نظر عقل و میزان تعقّل، چه جایگاهی ما می‌توانیم برای این عمل تصویر کنیم؟ این ارزشی ندارد. الآن بعضی از انواع موسیقی‌ها هست که اگر این موسیقی را پخش کنند، انسان بیخود می‌شود و اصلاً اختیار از کف می‌دهد و بدون اینکه خودش متوجّه بشود، خود را در یک موقعیّت هلاکتی قرار می‌دهد. خوب این فایده‌ای ندارد. مثل این است که شما یک نفر را هیپنوتیزمش کنید، مانیه‌تیزمش کنید، اختیار و قدرت را از او بگیرید و بعد او را بفرستید: «برو اینکار را انجام بده!» و اصلاً یکی از احکام شرعی که ما داریم این است که اگر یک شخصی این عمل را انجام بدهد، با آن مباشر –یعنی آن فاعل– هیچ کاری نمی‌کنند؛ هیچ! بلکه آن شخصی که مسبّب بود آن را می‌گیرند اعدامش می‌کنند و از او فرض کنید که دیه می‌گیرند، او را قصاص

می‌کنند. آن مسائل جزائی که مترتّب بر آن عمل هست، آن را نسبت به او انجام می‌دهند. چرا؟ چون این مباشر اختیار ندارد.

مثل یک دیوانه‌ای که می‌رود یک عملی را انجام می‌دهد. مثل یک فرد خوابی که توی خواب بلند می‌شود [و راه می رود]. بعضی‌ها هستند که در خواب بلند می‌شوند و می‌روند. بعضی‌ها را خود من دیدم که بلند می‌شوند حتّی لباسشان را می‌پوشند؛ نمی‌فهمند؛ لباسشان را می‌پوشند، از منزل بیرون می‌روند، برمی‌گردند. حالا اگر یک شخصی در خواب بلند شد و رفت و یک نفر را کشت، شرع [با او] هیچ کاری ندارد. البتّه دیه بر عاقله است، دیه باید بپردازند ولی این را اصلاً قصاص نمی‌کنند، تقصیر ندارد. اگر دیوانه‌ای بدون تفریطِ کسی، بیاید یک عملی را در خارج انجام بدهد، با او کاری ندارند، عقل ندارد، اختیار ندارد. این هم همین است! فرض کنید شما با یک آهنگ مهیّجی، یک نفر را تحریک کنید بدون اختیار برود یک عملی را انجام بدهد، خوب این ارزشی ندارد. عمل انسان باید روی عقل باشد. روی اختیار باید باشد.

فرض کنید که افراد در مواجهه با یک شخصیّتی تحت تأثیر آن شخصیّت، همین‌طوری گریه می‌کنند، تو سرشان می‌زنند، داد و بیداد [راه می اندازند، چون] که از این شخصیّت خوششان آمده، حالت رقّتی برای آنها پیدا می‌شود. حالا بین این و بین غیر این چه فرقی می‌کند؟ آیا من که منقلب به این حال شدم، واقعاً به کُنه و خصوصیّات شخصیّتی و باطنی او دسترسی پیدا کردم؟! یا اینکه نه؛ برای من آمدند تعریف کردند، مسئله را جور دیگری بیان کردند، خصوصیّت را به نحو دیگری بیان کردند، من متحوّل شدم. این فایده ندارد. این تحوّل با یک موقعیّت دیگر عوض می‌شود و از بین می‌رود، این فایده ندارد.

حرکت اصحاب سیدالشهداء بر اساس عقل

چرا می‌گوییم جریان کربلا، برای همه اُسوه است؟ چرا هیچ جریان دیگری نمی‌تواند به جای کربلا بنشیند؟ چون از آن طفل نابالغ تا پیرمردی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر، با فکر جلو رفته اند نه اینکه تحت تأثیر شخصیّت امام حسین قرار گرفته باشند. آن فایده ندارد و ارزش ندارد. امام حسین در روز عاشورا به اصحابش و به نزدیکانش فکر داد؛ فکر تزریق کرد، عقل تزریق کرد، اختیار تزریق کرد. حضرت قاسم علیه السّلام تحت تأثیر احساسات به میدان نرفت. حقیقت مرگ و لذّت مرگ را با جانش احساس می‌کرد؛ لذا در جواب سیّدالشّهدا علیه السّلام عرض کرد: «**أحلی مِنَ العَسل**» «از عسل برای من شیرین‌تر است» یک چیزی را می‌فهمید که می‌گفت: «**أحلی مِنَ العَسل**»!

اصحاب سیّدالشّهدا علیه السّلام در روز عاشورا آن واقعیّت و حقیقت ولایت سیّدالشّهدا را با تمام وجودشان ادراک کردند. مگر کسی ادراک بکند می‌تواند دست بردارد؟ دیگر نمی‌تواند دست بردارد! تحت تأثیر واقع نشدند. چنان در مرامشان متصلّب و سفت بودند که اگر کوهها می‌جنبید آنها نمی‌جنبیدند. این ارزش

دارد. امّا اگر امام حسین بیاید اینها همه را هیپنوتیزم بکند، فایده‌ای ندارد. خوب دیگران هم می‌کنند، مگر نمی‌کنند؟ اگر تحت تأثیر شخصیّت سیّدالشّهدا واقع بشوند و خودشان را به قلب لشگر بزنند، فایده‌ای ندارد.

تشابه وقایع جنگ جمل با جریانات بعد از حضرت موسی

در جنگ جمل این اصحاب کور عائشه، اینها تحت تاثیر شخصیّت او واقع شدند. می‌آمدند جلوی جمل عائشه خودشان را قربانی می‌کردند؛ که زن پیغمبر از بین نرود: «ای وای زن پیغمبر آمده در میدان»، «ای وای آسمان به زمین رسیده»، «ای وای نمی‌دانم چه شده»، «ای وای...». آن‌وقت شما ببینید اینها چه تبلیغاتی را شروع کردند. اولاً مبلّغین آنها، ریش درازهای آنها، از صحابی بزرگ، جناب طلحه و زبیر- طلحه و زبیر کم نبودند. طلحه و زبیر از مجاهدین درجه یك صدر اسلام بودند- ریش سفیدها، عِمامه بزرگ‌ها و تسبیح به گردن‌ها بودند. طلحه و زبیر، این دونفر، دو رکن اساسی این جنگ، به خیال خودشان [به دنبال] احقاق حقّ و قیام برای خون عثمان و گرفتن مظلمه و اینها بودند. این، این طرف؛ [ثانیاً] از آن طرف آمدند گفتند: یکی را پیدا بکنیم که ما بتوانیم پشت سر او سینه بزنیم، بتوانیم هر کاری می‌خواهیم بکنیم. عایشه را آوردند و سوار بر شتر کردند و در همه شهرها و به همه افراد به نام اُمّ‌المؤمنین نامه می‌دادند. نامه‌هایی که عائشه می‌داد به افراد -«مِن عائشة، اُمّ‌المؤمنین، زَوجَه رسول‌اللَه»- اینها خیلی مهم است. اینها برای ما مهم است. تاریخ برای ما خیلی مهم است. به نام عائشه، اُمّ المؤمنین، زوجَه رسول‌اللَه. [می گفتند]آقا زن پیغمبر در این جا آمده جلو، علیّ را رها کنید ، علیّ کیست؟ علیّ پسر عموی پیغمبر است. داماد او است. زن پیغمبر کجا، پسر عموی پیغمبر کجا؟! همین حرف‌ها مردم را گول زد؛ همین‌ها! نامه می‌دادند برای افراد که بیایید و ببینید زن پیغمبر آمده برای خونخواهی عثمان! «این علی این‌طور است؛ این علی این‌طور است.» آن وقت تهمت بر علی که علی عثمان را کشته!

آخر ای نابکار! تو که قبل از اینکه عثمان کشته بشود چون حقوقت را قطع کرد، می‌گفتی: اُقْتُلوا الثعلب فَقَد کَفَر «این ثعلب یهودی را بکشید. این کافر شده.» -ثعلب اسم یك روباهی است که یهودی‌ها می‌گفتند و عثمان را از این جهت به او تشبیه می‌کرد، زیرا پای او نیز لَنگ می‌زد- او را بکشید. او کافر شده! چرا؟ چون سهمت را از بیت‌المال آن مقداری که عُمر داده بود، نداده است؟! حالا چه شده یك دفعه به خونخواهی عثمان بلند شدی، چرا؟ چون علی زمام را بدست گرفته! آن‌وقت زوجه رسول خدا بلند می‌شود می‌آید به داماد رسول خدا تهمت می‌زند. مردم را می‌شوراند. بر علیه حقّ، مردم را می‌شوراند. تمام اینها برای دو روز دنیاست! اینها آمدند پشت عائشه مردم را جمع کردند. آخر مردم چه می‌فهمند؟ آن پیغمبر بود که آیه آمد باید از اوامرش اطاعت

کنی! کدام آیه آمده باید دنبال زن پیغمبر بروی؟ کدام آیه؟!

عین همین جریان بعد از حضرت موسی اتفاق می‌افتد. زن حضرت موسی ، صفورا دختر شعیب، آمد در مقابل شمعون وصیّ حضرت موسی -چون بنابر بعضی از اخبار حضرت هارون قبل از حضرت موسی از دنیا رفته بود و قبر حضرت موسی در کنار قبر هارون، برادرش، است- قیام کرد. مردم را جمع کرد، لشگری ترتیب داد و وقتی شمعون بر صفورا دست یافت، او را در راه خدا رها کرد و گفت: حساب تو با خداست.

عین همین جریان برای امیرالمؤمنین اتّفاق می‌افتد. خیلی عجیب است! این که پیغمبر اکرم فرمودند: تمام آنچه که در قوم موسی اتّفاق افتاد، در قوم من اتّفاق می‌افتد، حتّی یا علی! آن جریاناتی که بعد از موسی اتفّاق می‌افتد، تمام آن جریانات، برای تو ای علی اتفاق می‌افتد؛ اشاره به همین جریان عائشه بود که بعد از من، زن من می‌آید لشگر جمع می‌کند و در مقابل تو می‌ایستد و وقتی امیرالمؤمنین علیه السّلام بر عائشه ظفر پیدا کرد، فرمود: **«و اَمّا عائشة فقد أدْرَکَها ضَعفُ أمرِ النِّساء وَ لها بَعد ذَلكَ حُرمَتُها الأُولی وَ الحِسابُ علی اللهِ»**[1] «حرمتش همان حرمت، به جای خودش محفوظ، حساب هم بر عهده خدا.» خودت هرچه میدانی!

آن وقت این افراد آمده بودند دور جمل عائشه، خودشان را قربانی می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السّلام دید این ملّت کَالأنعام همین‌طوری دارند خودشان را می‌کشند. گفت چاره کار این است که نگذاریم این مردم، این بیچاره‌ها بمیرند. گفت بردارند شتر عائشه را پِی کنند. وقتی که شتر را پی کردند، همه متفرّق شدند و فرار کردند. این ملّت اینطور هستند.

حالا این علی، شخصیّت علی، این همه پیغمبر راجع به علی توصیّه کرده، این همه راجع به علی مطلب فرمود، تمام اینها از بین می‌رود. اما عائشه، زوجَه رسول الله! زن پیغمبر! این همان کاریزماست. آن شخصیّت می‌آید تمام عقول آنها را می‌پوشاند. اختیار آنها را همه را می‌پوشاند. عقل را می‌گیرد. وقتی عقل را گرفت، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

آن وقت [چنین فردی] حقّ را توجیه می‌کند. صدق را توجیه می‌کند. کذب را توجیه می‌کند. افتراء را توجیه می‌کند. خلاف را توجیه می‌کند. غیر خلاف را توجیه می کند. تمام موقعیّت ها، همه می‌شود توجیه و تأویل! چرا؟ به‌خاطر اینکه شخصیّت آمده [و تمام وجود او را در بر]گرفته و بزرگترین آفت بشر و آفت سیر و سلوک، اغفال در شخصیّت است؛ شخصیّت انسان را اغفال کند.

---

[1] . نهج البلاغه، خطبه۱۵۶: اصل روایت: «و اَمّا فُلانَة فَأدْرَکَها رأیُ النِّساء، وَ ضِغْنٌ غَلا فِی صَدرِها کَمِرْجَلِ القَین، و لو دُعیَتْ لِتَنالَ مِنْ غَیری ما أتَتْ إلَیَّ، لم تَفْعَلْ. وَ لها بَعدُ حُرمَتُها الاُولی، وَ الحِسابُ علی الله تعالی.»

نه آقاجان، هر کسی یک مرتبه‌ای دارد؛ من الآن در این مرتبه هستم. مرا بالاتر از این مرتبه نگذارید؛ اگر گذاشتید خودتان مسئول هستید. شما در یک مرتبه‌ای هستید، من باید در همان مرتبه وظیفه‌ام را انجام بدهم؛ اگر انجام ندادم، خودم مسئول هستم. ممکن است من عملی را که انجام می‌دهم برای یک فردی نامناسب باشد و غیرصحیح باشد، باید او راه حقّ را خودش تشخیص بدهد. بله، انسان باید از مشورت با دیگران استفاده کند. از صحبت با دیگران باید استفاده کند. از رفاقت با دیگران باید استفاده کند. امّا این که بیاییم تحت تأثیر شخصیّت کسی واقع بشویم و مطالب خلاف او را صحیح جلوه بدهیم؛ این خود گول زدن است؛ خود فریب دادن است. هر چیزی باید به جای خود باشد. نباید انسان بیخود از کسی انتقاد کند و نباید خلاف دیگری را به دیده حُسن نگاه کند. غلط است. حمل به صحّت یک معنا دارد، ولی انسان دیگر نباید خلاف را صحیح ببیند. خلاف، خلاف است. فرقی نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه السّلام این است.

استعداد انسان برای ورود به عالم توحید

توحید یک خصوصیّات و یک آثاری دارد، امّا ما وقتی که به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم درست برخلاف توحید داریم حرکت می‌کنیم. می‌خواهیم به یک منفعتی برسیم، آن منفعت را برای خود برداریم. اگر از ما بخواهند که منفعتی را به دیگری بدهیم؛ می‌گوییم: نه! معلوم می‌شود این شخص به توحید نرسیده است. به زن زیبایی می‌رسیم می‌خواهیم آن زن زیبا زوجه خود ما باشد. امّا وقتی رفیق ما در کنار ما هست و او هم هنوز زن نگرفته، فرض کنید که ما هم زن نگرفتیم؛ آیا با خودمان هیچ فکر می کنیم که این زن زیبایی که دارای این اخلاق و خصوصیّات و عفت و نجابت است، این را اوّل به رفیقمان بدهیم؟! هیچ با خودمان این فکر را کرده ایم؟ نه! این خلاف توحید است. یک مالی هست می‌خواهند تقسیم کنند، خداخدا می‌کنیم قرعه به نام ما بیفتد. حالا ممکن است رفیق ما احتیاج بیشتری داشته باشد، می‌گوییم نه! این خلاف توحید است. یک منصب وموقعیّتی هست که این منصب و موقعیّت را هم به من می‌توانند بدهند هم به یک شخص دیگر می‌توانند بدهند ولو رفیق ما هم نیست. امّا بَیْنَنا و بَیْنَ الله می‌بینیم آن شخص لیاقتش بیشتر از ماست، ولی می‌گوییم به ما بدهند. این خلاف توحید است. پس ما یک هم‌چنین آدمی هستیم! این جهل ما، این مرتبه ما در کثرت و این توحید و این آثار توحید. حالا ما چطوری به این برسیم؟ و از یک طرف می‌بینیم خداوند در وجود ما استعداد برای رفع این نقائص، رفع این جهالتها را قرار داده، توصیه کرده، پیغمبران را فرستاده، اولیاء را فرستاده، دستور داده است. اگر انسان مستعد نبود، پس این کارها را برای چه کرده است؟ این کارها را برای ما تدارک دیده است. پس معلوم است ما مستعدیم و الاّ [این کار] لغو و باطل خواهد بود.

وقتی به عقلمان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این توحید چه عالمی است! آخر مگر انسان دیوانه است که از این عالم و از خصوصیّات این عالم بدش بیاید؟ وارد یک عالمی می‌شویم در آن عالم دیگر نه منیّتی هست،

نه مائی و شمایی هست ، همه سر یک سفره، همه یک کاسه، همه بهاء مطلق، کمال مطلق، جمال مطلق، علم مطلق، مگر کسی دیوانه باشد که بگوید نمی‌خواهم.

ولی آدم عاقل اگر فرض کنیم که یک مال بسیاری در اینجا هست ، بگوید من این مال را نمی‌خواهم، یک علم عجیبی در اینجا وجود دارد، بگوید نمی‌خواهم، کمال عجیبی در اینجاست، بگوید نمی‌خواهم؛ این دیوانه است! پس معلوم می‌شود فطرت ما، خود را به سمت توحید می‌کشاند. فطرت ماست که ما را به سمت عبودیّت، به سمت اطلاق، به سمت رفع حجاب، به سمت رفع انانیّت می‌کشاند. یعنی وقتی واقعاً ما فکر بکنیم در احوال خودمان، وقتی ببینیم یک زمانی می‌آید که در آن زمان- من باب مثال آن خصوصیّاتی که راجع به زمان حضرت بقیّةالله شنیدیم- تو و منی وجود ندارد. در آن زمان عدالت، عدالت مطلق است. در آن زمان، دیگر این مسائل ارتباطات و علقه‌ها دیگر همه کنار می‌رود. در آن زمان، اگر درِ منزلتان را هم باز بگذارید و یک ماه از منزل خارج بشوید، تمام جواهرات دنیا را هم در آن منزل قرار بدهید، کسی اصلاً به آنجا نگاه نمی‌کند. در یک زمانی است که طبق روایاتی که داریم اگر فرض کنید که زیباترین زنها و دختران، سبدی از جواهر بر سرش هم بگذارند و از یک شهری به شهر دیگر بروند، اصلاً کسی به آنها نگاه نمی‌کند. واقعاً زمانی برسد که من باب مثال آسایش و آرامش و امنیّت و عدالت در یک موقعیّتی باشد که انسان تصوّرش را نمی‌کند. آیا واقعاً فطرت ما، ما را به یک همچین موقعیّتی تشویق نمی‌کند؟این چیست؟ این همان کاری است که حضرت در تحقیق توحید و در ایجاد توحید می‌خواهند انجام بدهند. تازه حالا اگر حضرت بتواند همه‌اش را صد در صد انجام بدهد. نه، مقداری از آن را می‌آورد و زمین را بهشت برین می‌کند. حالا انسان به یک مرحله‌ای برسد که در آن مرحله فقط تجلیّات ذاتی حضرت حقّ است و هیچ‌گونه انانیّت و کثرتی در آنجا وجود ندارد. واقعاً اگر یک شخص عاقل باشد، آیا می‌نشیند دست روی دست می‌گذارد و همین‌طور نگاه می‌کند، یا اینکه به دنبال چاره می‌افتد که چه‌کار کند؟ چه عملی را انجام بدهد؟ برای رسیدن به آن به چه وسیله‌ای متشبّث و متمسّک بشود ؟ آن چیست؟ آن یاد خداست. آن چیزی که انسان را از کثرت می‌کَند و به وحدت می بَرَد، آن چیست؟ آن یاد خداست!

یاد خدا موجب می‌شود که آن یاد کثرت از بین برود و متبدّل به یاد خدا بشود. یاد خدا می‌آید و قلب را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. یاد خدا چیست؟ آن ذکر است ﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾[1] معنایش همین است. با یاد خدا و با ذکر خدا، این دل برمی‌گردد. حالا چطور این ذکر می‌آید تأثیر می‌کند؟ چطور این وِرد می‌آید تأثیر می‌کند؟ فرصت دیگر امروز برای این نمی‌ماند.

---

[1] . الرعد، ۲۸

توصیه هایی برای ماه رجب

ما در آستانه ماه رجب هستیم. ماه رجب ماهی است که فیوضات پروردگار در این ماه خیلی زیاد است و از کیفیّت ادعیه ماه رجب، ما این مطلب را می‌توانیم استفاده کنیم. دعاهای ماه رجب با سایر دعاها فرق می‌کند. جنبه توحیدی در این ادعیه ماه رجب غلبه دارد. مرحوم آقا -رضوان الله علیه- هر سال قبل از ماه رجب رفقا و دوستانشان را جمع می‌کردند و برای آنها صحبت می‌کردند و از فضائل ماه رجب برای آنها بیان می‌کردند و حتّی یادم است خیلی از اوقات، این دعای معروف «**خابَ الوافِدونَ عَلی غَیْرِك و خَسِرَ المُتَعَرِضّونَ إلّا لَك وَ ضاعَ المُلِمّونَ إلّا بِك وَ أجْدَبَ المُنتَجَعُونَ إلّا مَنِ انْتَجَعَ فَضلَك، بَابُكَ مَفتُوحٌ...**»، این دعا را ترجمه و یک شرح اجمالی می‌کردند. به کرّات و مرّات من از ایشان شنیدم که قبل از ماه رجب برای دوستان و برای رفقائشان این مسائل را بیان می‌کردند و خیلی تأکید داشتند بر اینکه انسان در این ماه رجب خیلی باید مراقبت کند و مواظبت کند. مراقبه او بیشتر باشد از سایر شهور و ایّام و توجّه او باید بیشتر باشد و خلاصه فیوضاتی که در ماه شعبان و رمضان حتّی نصیب انسان می‌شود، می‌توانیم بگوییم که از ماه رجب منبعث می‌شود و از ماه رجب است که سرایت پیدا می‌کند برای ماه شعبان و ماه رمضان و رجب را «شهرُ الله» می‌گویند. یعنی اختصاص به خود خدا دارد و جهتش را هم آن‌طوری که می‌فرمودند و از بزرگان شنیده شده، این است که تجلیّات حضرت حقّ در ماه رجب بیش از سایر ایّام است و این روایت «**ألا إنَّ لِرَبّكُم فی أیّام دَهرِكُم نَفَحاتٍ ألا فَتَعَرَّضوا لها وَ لا تَعَرَّضوا عَنها**» را که از پیغمبر اکرم ظاهراً مروی است، این را مربوط به ماه رجب می‌دانستند. البتّه خوب ممکن است در سایر ایّام هم باشد، در سال در بعضی از ایّام، ولی در ماه رجب این شدیدتر است. روایت پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: بدانید که خداوند متعال در هر وقتی از اوقات یک نفحاتی دارد که نفحات خاصّه‌ای است و مواظب باشید، پی گیر باشید، مترصّد و مراقب باشید که خود را در جَنب و در کنار این نفحات قرار بدهید و مبادا اعراض کنید و غفلت شما موجب بشود که آن نفحه بیاید و به شما نخورد و شما را بهره‌مند و متنعّم نکند. این در ماه رجب از سایر شهور بیشتر است.

از مطالبی که ایشان برای ورود در ماه رجب خیلی توصیّه می‌کردند: مطلب اوّل: اَعمال شب جمعه اوّل ماه رجب است که ایشان خودشان هر سال انجام می‌دادند. در آن وقتی هم که در تهران بودند رفقای ما به خاطر دارند که بین نماز مغرب و عشاء آن اعمال «لیله الرَّغائِب» را ایشان انجام می‌دادند و حتماً توصیّه می‌کردند که رفقایشان این را انجام بدهند و بسیار این اعمال، اعمال مهمّی است. إن‌شاءالله رفقا و دوستان فراموش نمی‌کنند که حتماً این را انجام بدهند. در روایت داریم که اگر شخصی ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اوّل آن ماه را، اوّلین پنجشنبه را، که البتّه ممکن است که ما بگوییم این اختصاص به پنجشنبه داخل ماه رجب ندارد، حتّی

اگر پنجشنبه، آخر جمادی الثّانی هم باشد -یعنی از روایات این اختصاص فهمیده نمی‌شود- حتّی اگر پنجشنبه آخر جمادی الثّانی هم باشد باز مشمول روایت خواهد بود، پنجشنبه را روزه بگیرد؛ پنجشنبه‌ای که شب جمعه آن، اوّلین شب جمعه ماه رجب است. مثل همین شب جمعه‌ای که بعد خواهد آمد که اتّفاقاً طبق آنچه که در تقویم نوشتند، پنجشنبه روز اوّل ماه رجب هم خواهد بود. پنجشنبه را روزه بگیرد و در شب جمعه، بین نماز مغرب و عشاء، دوازده رکعت نماز دارد؛ شش تا دو رکعت، مثل نماز صبح، شش تا دو رکعت نماز دارد -در مفاتیح هم نوشته شده- در هر رکعتی بعد از سوره حمد، سه مرتبه سوره ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ و دوازده مرتبه سوره ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٞ﴾ و بعد از تمام شدن این دوازده رکعت -تفصیلش را در همین مفاتیح نوشته، رفقا می‌توانند نگاه کنند- هفتاد مرتبه: **أللهمَّ صَلِّ عَلی محمّدٍ النَّبیِ الأُمّیِّ وَ عَلی آلِه**، بعد سر به سجده می‌گذارند، هفتاد مرتبه: **سُبوحٌ قُدّوس رَبُّ المَلائکه وَ الرّوح**، دوباره سر بر می‌دارد، هفتاد مرتبه: **رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَ تَجاوَز عَمّا تَعلَم إنَّكَ أنْتَ العَلیُّ الأعَظَم**، دوباره سر به سجده می‌گذارد و هفتاد مرتبه: **سُبوحٌ قُدّوس رَبُّ المَلائِکَه وَ الرّوح** و داریم که خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد و هر حاجتی را که بخواهد، خداوند به او عطا می‌کند. این را خیلی مرحوم آقا تأکید داشتند و به دوستانشان خیلی سفارش می‌کردند.

دیگر از ادعیه‌ای که در ماه رجب هست، دعاهایی است که در مفاتیح هم آمده و یکی از آن دعاها، این دعای شریفی است که به‌واسطه محمّد بن عثمان که فرزند عثمان بن سعید بود، از طرف حضرت بقیّةالله اَرواحُنا فِداه به دست او رسید که شیعیان این دعا را در ماه رجب بخوانند: «**أللهمَّ اِنّی اَسئَلُكَ بمَعانی جَمیعِ ما یَدعَوكَ بِه وُلاة أمرِه**» که بسیار دعای عجیبی است و مرحوم آقا یادم هست که ایشان، بعضی از لیالی رجب، در بعضی از سال‌ها این دعا را شرح می‌کردند. متأسّفانه یکی از مطالبی که جای تاسف بسیار دارد ، این است که شرح این دعا از مرحوم آقا، در دست نیست و بسیار مضامین عجیبی دارد و اگر خداوند به فردی توفیق عنایت کند و برای او حقایق توحیدی و معانی این دعا منکشف شود، خواهد فهمید که چه اسراری را حضرت بقیّةالله اَرواحُنا فِداه، در این دعا بیان کردند و خواندن این دعا در هر روز ماه رجب بسیار مؤکَّد است. این یکی از آن ادعیه‌ای است که حتماً باید در ماه رجب هر روز خوانده بشود. یکی از آن ادعیه: «**ألحَمدُ لِلّهِ الَّذی أشهَدَنا مَشهَدَ أولیائه**» هست که داریم در هرجایی که هستیم و مکان متبّرکی هست، فرض کنید که کسی در مشهد است، خوب آنجا در خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا، اینجا در قم است، خدمت حضرت فاطمه معصومه سَلامُ الله علیها، یا اینکه در حضرت عبدالعَظیم است؛ در هر صورت اگر هم نبود، این منافاتی ندارد به اینکه انسان این دعا را بخواند، این هم بسیار دعای مُؤکَّدی است که در مفاتیح این دعا ذکر شده است. دعاهای دیگری که در مفاتیح هست اینها هم که در خصوص ماه رجب هست، تمام آنها صحیح است وصحیحُ السَّند است و مثل «**یا مَن**

أَرْجوهُ لِكُلِّ خَیر وَ آمَنُ سَخَطهُ عندَ کُلِّ شَرّ» که بعد از نماز مستحب است، یا مانند دعاهای دیگر که دعای حضرت سجاد در آنجا است **«یا مَن یَملِکُ حوائِجَ السّائِلین»** که این هم بسیار دعای عالیة المضامینی است. اینها را هم چنانچه انسان در اوقات مختلف [بخواند برای او مفید خواهد بود].

ببینید، انسان خوب نیست یکدفعه چند تا دعا را با هم بخواند. بهتر این است که انسان در موقع صبح یک دعا بخواند، بین نماز ظهر و عصر یک دعا بخواند، موقع نماز مغرب و عشاء یک دعا بخواند، قبل از غروب یکی بخواند. با هم خواندن اینها، مرجوح است، بلکه جدا، جدا، انسان بخواند. این تأثیرات عجیبی برای انسان دارد. از جمله مطالبی که سابق توصیّه می‌شد و به عنوان یک دستور کلّی و عمومی داده می‌شد دستوراتی بود که مرحوم قاضی نسبت به شاگردانشان، در ماه رجب و شعبان و رمضان این مطالب را می‌فرمودند که رفقا لابد از این مسائل اطّلاع دارند و اینها بسیار مؤکَّد است. حضور قلب در این سه ماه، خصوصاً در ماه رجب بسیار مؤکّد است. مراقبه بسیار مؤکّد است. انسان کلامش، فعلش و خطورات خودش را از تعارض با نفس امّاره برحذر بدارد و برکنار بدارد و خلاصه سفره‌ای است که خداوند در اینجا پهن کرده تا اینکه انسان چقدر بتواند استفاده کند. واقعاً ما ببینیم که چه بسیار افرادی بودند در زمان گذشته که اینها آرزو داشتند که خداوند به آنها توفیق می‌داد و می‌توانستند از این نعمت بهره‌مند بشوند ولی الآن دستشان خالی است. خداوند الآن به ما این توفیق را داده و حیات به ما داده تا اینکه ببینیم به چه نحو می‌توانیم این نعمت خدا را شاکر باشیم.

یکی از مسائلی که خیلی مؤکّد است در این ماه و همین‌طور در ماه شعبان و ماه رمضان، ذکر مدامی است که انسان آن ذکر را دارد. ذکر مدام آن ذکری است که عدد ندارد و انسان بدون عدد می‌تواند آن ذکر را بگوید. به این ذکر، ذکر مدام می‌گویند؛ جزء اذکار عددیّه نیست و اشکالی هم ندارد برای شخصی که بگوید. مثل ذکر لاإلهَ إلّا اللّه. همین‌طور به نحو مدام انسان آن ذکر را بگوید. دارد راه می‌رود لاإلهَ إلّا اللّه بگوید. نشسته است، آرام بدون اینکه حتّی کسی هم بفهمد یا مثلاً دهان او حرکتی داشته باشد، ذکر لاإلهَ إلّا اللّه بگوید. این خیلی مناسب است. یکی از آن اذکار، ذکر یونسیّه است که ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[1] است که توصیه شده که بدون عدد. اگر کسی می‌تواند صد مرتبه مثلاً بگوید بین الطّلوعین. اگر یکی می‌تواند، دویست مرتبه بگوید. این ذکر یونسیّه بسیار مهم است منتهی بدون عدد؛ پنجاه مرتبه، هفتاد مرتبه، صد مرتبه، صد و پنجاه مرتبه، هر کسی به آن مقداری که خسته نشود و خیلی از بزرگان تأکید کردند و خود حقیر از مرحوم آقای حدّاد –رضوان اللّه علیه– شنیدم که ایشان می‌فرمودند که: گنجهایی در این ذکر یونسیّه نهفته است و اگر

[1] . الأنبیاء، ۸۷

شخصی مداومت داشته باشد، خداوند او را به یك نعمات خیلی بزرگی می‌رساند. این هم یکی از آن مواردی است که برای خصوص ماه رجب و شعبان و رمضان توصیّه شده است.

مطالب دیگر که طبعاً دوستان و رفقا اطّلاع دارند مانند ادعیه‌ای است که در ماه شعبان است یا اینکه ماه رمضان است. نوافل ماه رمضان که حالا اینها بعد است. اما آنچه که برای ماه رجب خیلی نسبت به او تأکید شده این مطالبی بود که عرض شد. اضافه بر آن، زیارت مشاهد مشرّفه، مثلاً افرادی که در طهران هستند، حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه، این بسیار مغتنم است و خیلی مهم است. در روایت از امام علی النقی علیه السّلام، امام هادی داریم که فرمودند: «**مَن زارَ عَبدَالعَظیمِ بِرِی کَمَن زارَ الحُسَینَ بِکَربَلاء**»«کسی که حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند، مثل اینکه سیّدالشّهدا را زیارت کرده.» یا اینکه اگر در هر شهری امامزاده‌ای هست، امامزاده صَحیحُ‌السَّند و معتمد و موثَّق، انسان می‌تواند که آنجا برود و از فیوضات آنجا بهره‌مند بشود. زیارت مشاهد مشرّفه، یکی از دستوراتی است که مرحوم قاضی –رضوان الله علیه– و به تبع آنها بزرگان دیگر، به دوستان و شاگردان و رفقایشان خیلی تاکید می کردند. یکی از آن مسائل زیارت اهل قبور است که بسیار مؤثّر است. البتّه نه اینکه هر روز انسان برود، اقلاً هفته‌ای یکبار برود. عیادت مَرضی، صله رحم و رفت‌وآمد با برادران و اَخِلاّء روحانی و برادران ایمانی، خیلی مؤکَّد است و تأثیر بسزایی در انبساط و رفع قبض دارد. اینها مسائلی بود که چون ماه رجب نزدیک است، من خواستم این مطالب را خدمت رفقا عرض کنم.

إن‌شاءالله خداوند به همه ما توفیق بدهد که بتوانیم هرچه بیشتر از آن فیوضاتی که خداوند برای بندگانش در این ماههای متبرّکه ارزانی داشته است به احسن وجه و اکمل، ما بهره‌مند بشویم.

أللَهُمَّ صَلِّ عَلَی محمّد وَ آلِ محمّد